

هفتاد خصلت امیرمؤمنان علي(ع) آنها را داشت و کسی از رهبران در آنها با او شریک نبود

مکحول از علي(ع) نقل می‌کند که فرمود: از یاران حضرت محمد(ص) در میان آنان کسی نیست که ویژگی‌ای داشته باشد مگر آن‌که من با او شریک بوده و بر او برتری دارم ولی من هفتاد خصلت دارم که کسی در آنها با من شریک نیست. عرض کردم: ای امیرمؤمنان! مرا از آنها آگاه کن! فرمود:

اول این‌که من یک چشم بهم زدن به خدا شرک نورزیده‌ام و هرگز لات و عزی را نپرستیده‌ام.

دوم این‌که من هرگز شراب ننوشیدم.

سوم این‌که پیامبر خدا(ص) در دوران کودکی مرا از پدرم درخوا ست نمود و من از همان زمان هم خوراک و همدم و هم صحبتش بودم.

چهارم این‌که من نخستین فرد در میان مردم بودم که ایمان آوردم.

پنجم این‌که پیامبر خدا(ص) فرمود: «ای علي! تو نسبت به من به منزله هارون از موسی هستی جز آن‌که پس از من پیامبری نیست.

ششم این‌که من آخرین فرد از مردم بودم که از پیامبر خدا(ص) جدا شده و آن بزرگوار را در آغوش نهادم.

هفتم این‌که آن‌گاه که پیامبر خدا(ص) به غار رفت مرا در جای خود خوابانید و با لحاف خود پوشاند، هنگا می که مشرکان آمدند، گمان کردند که من محمد هستم، مرا از خواب بیدار کرده و گفتند: رفیقت چه شد؟ گفتم: دنبال کارش رفته. گفتند: اگر فرار کرده بود این هم با او فرار می‌کرد.

هشتم این‌که پیامبر خدا(ص) هزار در دانش به من آموخت که در هر یک، هزار در دیگر گشوده می‌شود و هیچ از این‌ها را به کسی نیاموخت. نهم این‌که پیامبر خدا(ص) به من فرمود: «ای علي! آن‌گاه که خداوند مردم را محشور کند، برای من منبری برتر از منبرهای پیامبران و برای تو منبری برتر از منبرهای اوصیا می‌گذارند و تو بر فراز آن می‌روی.

دهم این‌که من از پیامبر خدا می‌شنیدم که می‌فرمود: «در روز رستاخیز چیزی به من داده نمی‌شود جز آن که همانند آن را برای تو درخواست می‌کنم.»

یازدهم این‌که از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: ای علي! تو برادر من هستی و من برادر توأم و دست تو میان دست من خواهد بود تا وارد بهشت شویم.

دوازدهم این‌که من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: ای علي! مثل تو در میان امت من همانند مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس از آن باز ماند غرق شد.

سیزدهم این‌که پیامبر خدا(ص) عمامه خویش را با دست خود بر سر من نهاد و دعاهاي پیروزي بر دشمنان خدا را در مورد من خواند، پس من با اذن خدای متعال آنها را شکست دادم.

چهاردهم اینکه پیامبر خدا(ص) به من دستور داد که دست خود را به پستان گوسفندی که خشک شده بود بکشم، عرض کردم: ای پیامبر خدا! شما دست بکشید. فرمود: «ای علي! کار تو کار من است.» من دست خود

را بر آن کشیدم، پس شیرش جوشید. جرعہ‌ای از آن به پیامبر خدا(ص) دادم.

آن‌گاه پیرزنی آمد که از تشنگی شکایت می‌کرد، او را از شیر سیراب نمودم، پیامبر خدا(ص) فرمود: «من از خدای متعال خواستم که دست تو را مبارک قرار دهد، و خدا نیز چنین کرد.»

پانزدهم این‌که پیامبر خدا(ص) به من وصیت کرد و فرمود: «ای علی! جز تو کسی نباید مرا غسل بدهد و جز تو نباید کسی همه اندام مرا ببیند. چرا که اگر کسی- جز تو- تمام اندام مرا ببیند، دیدگانش از کاسه سر بیرون می‌آیند.» عرض کردم: ای پیامبر خدا(ص) من چگونه بدن شما را بگردانم! فرمود: «تو به زودی یاری خواهی شد.» سوگند به خدا هر عضوی از اعضای پیامبر را خواستم بگردانم، آن عضو برای من گردانده شد.

شانزدهم این‌که هنگامی که خواستم بدن مبارک پیامبر خدا(ص) را برهنه کنم ندایی رسید که: «ای جانشین محمد! او را برهنه مکن و در همان حال که پیراهن بر تن دارد غسلش بده.» سوگند به خدایی که او را به پیامبری گرامی داشته و به رسالت مخصوص نموده! من همه اندام او را ندیدم، و این ویژگی است که خداوند مرا از بین اصحاب آن حضرت مخصوص گردانیده است.

هفدهم این‌که خداوند فاطمه(س) را به همسری من درآورد، البته ابو بکر و عمر قبل از من از او خواستگاری کرده بودند ولی خداوند از بر آسمان‌های هفتش گان‌هاش ایشان را به همسری من درآورد، پیامبر خدا(ص) فرمود: «ای علی! گوارایت باد که خدای متعال فاطمه، بانوی زنان بهشتیان را که پاره تن من است به همسری تو درآورد.» عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا من از تو نیستم؟ فرمود: «آری، ای علی! تو از من و من از تو بسان دست راست من از دست چپ هستی، من در دنیا و آخرت از تو بی‌نیاز نیستم.»

هجدهم این‌که پیامبر خدا(ص) به من فرمود: ای علی! تو در جهان آخرت پرچم حمد را به دست خواهی گرفت، و تو در روز رستاخیز از همه ن به من نزدیکتر می‌نشینی (در آن روز) فرشی برای من و فرشی برای تو گسترده می‌شود، من در گروه پیامبران و تو در گروه جانشینان خواهی بود، بر سر تو تاج نور و زینت کرامت نهاده می‌شود و هفتاد هزار فرشته گرد تواند تا خداوند متعال از حساب آفریدگان فارغ شود.

نوزدهم این‌که پیامبر خدا(ص) به من فرمود: «تو به زودی با پیمان‌شکنان، بی‌داد گران و از دین خارج‌شدگان نبرد خواهی کرد. پس هر کس از آنان با تو نبرد کند تو در عوض یک تن از آنان، صد هزار نفر از شیعیان خود را شفاعت خواهی کرد. عرض کردم: ای پیامبر خدا! پیمان‌شکنان کیانند؟ فرمود: طلحه و زبیر، آن دو به زودی در حجاز با تو بیعت کرده و در عراق آن را خواهند شکست، اگر چنین کردند با آنان پیکار کن، چرا که جنگ با آن دو سبب پاکیزگی اهل زمین است.» عرض کردم: دادگران(قاسطون) کیانند؟ فرمودند: «معاویه و افراد او. عرض کردم: خارج‌شوندگان از دین کیانند؟ فرمود: یاران ذوالثدیة که همانند بیرون آمدن تیر از کمان از دین بیرون می‌روند. با آنان نیز جنگ کن که با کشتار آنان گشایشی برای زمینیان و کیفری زودرس بر آنان و ذخیره‌ای برای تو در پیشگاه خداوند متعال در روز رستاخیز خواهد شد.

بیستم این‌که من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: ای علی! مثل تو در میان امت من همچون مثل دروازه حطه بنی اسرائیل است، پس هر کس وارد ولایت تو شود در واقع وارد دروازه حطه شده انسان که خداوند فرمان داده است.

بیست و یکم این‌که من از پیغمبر خدا(ص) می‌شنیدم که می‌فرمود: «من شهر دانش و علی دروازه آن است و به شهر جز از دروازه‌اش وارد نمی‌شوند.» آنگاه فرمود: «ای علی! به راستی که به زودی تو ذمه مرا بری

خواهي كرد و به روش من جنگ خواهي نمود و امت من با تو مخالفت خواهند نمود.»

بيست و دوم اين كه من از پيامبر خدا(ص) شنيدم كه مي فرمود: به راستي كه خداي متعال دو فرزندم حسن و حسين(ع) از نوري كه به تو و فاطمه(س) عنايت كرد، آفريد، و آنها همانند دو گوشواره اي هستند كه به گوش آيزانند. و نور آنها هفتاد هزار مرتبه بيشتر از شهيدان نور دارند، اي علي! خداوند متعال به من وعده داده كه آنها را آن گونه گرامي بدار كه جز پيامبران و فرستادگان كسي را آن گونه گرامي نداشته است.

بيست و سوم اين كه پيامبر خدا(ص) در دوران زندگي اش در حضور همه اصحابش و عموي من عباس انگشتر، زره و كمربندش را به من عطا فرمود و شمشيرش را بر كمر من بست. پس خداوند متعال از ميان آنها تنها مرا ويژه اين شرافت كرد.

بيست و چهارم اين كه خداوند متعال به پيامبرش آيه نازل كرد كه: «اي كساني كه ايمان آورده ايد! وقتي كه خواستيد با پيامبر نجوا و درگوشي صحبت كنيد بايستي پيش از سخن درگوشي صدقه بدهيد.» من ديناري داشتم كه آن را به ده درهم فروختم، و هر وقت خواستم با پيامبر خدا(ص) محرمات نه حرف بزنم پيش از آن يك درهم صدقه مي دادم، سوگند به خدا! اين كار را- پيش از من و پس از من- حتي يك نفر از اصحاب انجام نداد. كه خداوند اين آيه را نازل نمود: «آيا ترسيديد كه پيش از نجواي خود صدقه اي بدهيد؟ اينك كه انجام ندديد خداوند توبه شما را پذيرفت ...» آيا توبه جز از گناهي است كه سرزده است؟

بيست و پنجم اين كه من از پيامبر خدا(ص) شنيدم كه مي فرمود: «بهشت بر پيامبران حرام است تا من وارد آن شوم و همو بر اوصيا حرام است تا اين كه تو وارد آن شوي، اي علي! به راستي كه خداوند متعال به من در مورد تو مژده اي داده كه پيش از من به هيچ پيامبري چنين مژده اي نداده است، به من مژده داده كه تو سرور اوصيا هستي و اين دو فرزندان حسن و حسين(ع) در روز رستاخيز سرور جوانان بهشت هستند.

بيست و ششم اين كه جعفر، برادر من در بهشت با فرشتگان با دو بالي كه از در، ياقوت و زبرجد تزيين شده، پرواز مي كند.

بيست و هفتم اين كه عموي من حمزه در بهشت سرور شهيدان است.

بيست و هشتم اين كه پيامبر خدا(ص) فرمود: «به راستي كه خداوند متعال به من در باره تو وعده اي داده كه هرگز خلف در وعده نمي كند، كه مرا پيامبر و تو را وصي قرار داد. به زودي تو از امت من پس از من همان خواهي ديد كه موسي از فرعون ديد، بنا بر اين، شكيا باش! و به حساب خدا منظور كن تا اين كه به ديدار من آيي. سپس من كسي را كه تو را دوست دارد، دوست مي دارم و آن را كه با تو دشمني كند دشمن دارم.»

بيست و نهم اين كه من از پيامبر خدا(ص) شنيدم كه مي فرمود: «اي علي! تو صاحب حوض هستي، جز تو كسي مالك آن نيست و به زودي گروهي نزد تو خواهند آمد كه از تو آب مي خواهند. پس تو، به آنان مي گويي: نه، نه، و نه يك ذره، پس آنان با چهره سياه باز مي گردند و به زودي شيبيان من و تو بر تو وارد خواهند شد، پس تو به آنان مي گويي: به صورت كامل سيراب شويد، پس آنان با چهره هاي سفيد سيراب مي گردند.

سيام اين كه من از پيامبر خدا(ص) شنيدم كه مي فرمود: «امت من در روز رستاخيز با پنج پرچم محشور مي شوند: نخستين پرچمي كه نزد من آيند، پرچم فرعون اين امت است كه همان معاويه است. دومين پرچم با سامري اين امت است كه همان عمرو بن عاص است. سومين پرچم با جاثليق اين امت است كه همان ابو موسي اشعري است. چهارمين پرچم؛ ابا الاعور سلمی است و پنجمين پرچم به همراه تو است- اي علي!- كه

همه مؤمنان در زیر آن هستند و تو پیشوای آنان هستی. آنگاه خداوند متعال بر آن چهار گروه می‌فرماید: به پشت سرتان برگردید و نوری درخواست کنید! پس دیواری میان آنان کشیده می‌شود که دروازه‌ای دارد که در بطن آن رحمت است و آنان شیعیان من و کسانی هستند که مرا دوست داشته و به همراه من با گروه ستمگر و آنان که از صراط سرنگون شدند جنگیدند، و دروازه رحمت است و آنان شیعیان منند، پس آنان ندا در دهند: مگر ما با شما نبودیم؟ گویند: آری، ولی شما خود را فریب داده و به انتظار نشستید و به تردید افتادید و آرزوها شما را فریب داد تا این که فرمان خداوند فرا رسید و شیطان فریبکار شما را نسبت به خدا فریب داد، پس امروز نه از شما فدیة‌ای گرفته می‌شود و نه از کسانی که کفر ورزیدند، جایگاه شما آتش است، همان مولای شما و بد فرجامی است. آنگاه امت و شیعیان من وارد می‌شوند و از حوض محمد(ص) سیراب می‌گردند. در آن هنگام در دست من عصایی از چوب عوسج است که با آن دشمنان خود را- همانند راندن شتر ناشناس- می‌رانم.

سی و یکم این که من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «اگر چنین نبود که غالیان از امت من در مورد تو گفتاری را گویند که مسیحیان در مورد عیسی بن مریم گفتند، در مورد تو سخنی را می‌گویم که از هیچ جمعیتی گذر نکنی مگر این که خاك زیر پایت را به عنوان تبرك گرفته و از آن شفا طلبند».

سی و دوم این که من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «خداوند متعال مرا با رعب (و وحشتی که در دل دشمنان می‌افکند) یاری کرد، از او خواستم که تو را نیز به مانند آن یاری کند.»

سی و سوم این که پیامبر خدا(ص) دهان بر گوش من نهاد و آنچه را که رخ داده و تا روز رستاخیز رخ خواهد داد، به من آموخت. خداوند این مهم را بر زبان پیامبرش بر من جاری فرمود.

سی و چهارم این که مسیحیان مدعی شدند که کاری (مباهله‌ای) را انجام دهند، خداوند در این باره آیه‌ای فرستاد که: «پس هر کس پس از آمدن دانش بر تو، با تو ستیزه و محاجّه کند، پس بگو: بیایید فرزندان ما و فرزندان شما، زنان ما و زنان شما، و جان‌های ما و جان‌های شما را فراخوانیم. آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» پس در این جا جان من، همان جان پیامبر خدا(ص) معرفی گردید و مقصود از زنان، فاطمه زهرا(س) و منظور از فرزندان ما، حسن و حسین(ع) بودند. این جا بود که آن گروه پشیمان شده و از پیامبر خدا می‌خواستند که از آنان صرف نظر کند.

پیامبر نیز صرف نظر کرد. سوگند به خدایی که تورات را بر موسی و قرآن را بر محمد(ص) فرود آورد، اگر آنان با ما مباهله می‌کردند قطعا به صورت میمون و خوك مسخ می‌شدند.

سی و پنجم این که پیامبر خدا(ص) مرا در جنگ بدر فرستاد و فرمود: مشتبی از ریگ‌هایی که در يك جا جمع شده بیاور، من مشتبی از آنها را برداشتم و بوییدم. ناگاه متوجه شدم که از آنها بوی مشک به مشام می‌رسد، من آن ریگ‌ها را آورده و به آن حضرت دادم، که ایشان آنها را به صورت مشرکان پرتاب کرد، از آن ریگ‌ها چهار عدد از فردوس، يك عدد از مشرق، و يك عدد از مغرب و يك عدد از زیر عرش بود، همراه هر ریگی صد هزار فرشته بود که یاور ما بودند، خداوند با این فضیلت کسی را- نه پیش از من و نه پس از من- گرامی نداشته است.

سی و ششم این که من از پیامبر(ص) خدا شنیدم که می‌فرمود: «وای بر کشنده تو! که او از قوم ثمود و از پی‌کننده شتر بدبخت‌تر است. و به راستی که عرش خدای رحمان به جهت کشته شدن تو خواهد لرزید، پس ای علی! مژده باد که تو در گروه صدیقان، شهیدان و شایستگان هستی.»

سي و هفتم اين كه به راستي كه خداوند متعال از ميان اصحاب حضرت محمد(ص) مرا ويژه علم ناسخ و منسوخ، محكم و متشابه و خاص و عام نموده است. و اين از موارد است كه خداوند به جهت آن نسبت به من و پيامبرش منت نهاده و پيامبر(ص) به من فرمود: اي علي! خداوند متعال به من دستور داد كه تو را به خودم نزديك گردانم و دور ننمايم و به تو بيايوزم و با تو جفا نكنم، بر من شايسته و لازم است كه از پروردگار اطاعت كنم و بر تو شايسته و لازم است كه آنچه مي آموزم ياد گيري.

سي و هشتم اين كه پيامبر خدا(ص) مرا به مأموريتي فرستاد و به من دعاهايي خواند و مرا از آنچه رخ خواهد داد آگاه ساخت. يكي از اصحابش از اين امر اندوهناك شد و گفت: اگر محمد مي توانست كه پسر عمويش را پيامبر قرار دهد، اين كار را انجام مي داد. پس خداوند متعال مرا به آگاهي از اين جريان به وسيله زبان پيامبرش شرافت بخشيد.»

سي و نهم اين كه من از پيامبر خدا(ص) شنيدم كه مي فرمود: «دروغ مي گويد كسي كه مي پندارد مرا دوست مي دارد با اين كه علي را دشمن مي دارد، مهر من و مهر او جز در دل مؤمن جمع نمي شود. اي علي! به راستي كه خداوند بزرگ مهر من و مهر تو را در دل نخستين گروهي كه به سوي بهشت پيشي مي گيرند، قرار داده است. و دشمني من و دشمني تو را در دل اولين گروهي از گمراهان از امت من كه به سوي آتش پيشي مي گيرند، قرار داده است.

چهل و اين كه پيامبر خدا در يكي از جنگ ها مرا بر سر چاهي فرستاد، متوجه شدم كه در آن چاه آب نيست، بازگشته و جريان را به حضرتش باز گفتم. حضرت به من فرمود:

آيا در آن چاه گل بود؟ عرض كردم: آري، فرمود: از آن گل براي من بياور. من برگشته و مقداري از گل آن آوردم، حضرتش سخني در آن گفت. آن گاه فرمود: اين گل را در ميان چاه بينداز، من گل را در چاه انداختم ناگاه آبي جوشيد تا اين كه پيرامون چاه پر شد. برگشتم و قضيه را باز گفتم. حضرت به من فرمود: اي علي! موفق باشي كه جوشش آب به برکت تو بود. اين ويژگي مخصوص توست كه از ميان اصحاب پيامبر(ص)، كه من بدان افتخار يافتم.

چهل و يكم اين كه من از پيامبر خدا(ص) شنيدم كه مي فرمود: «اي علي! مژده باد تو را كه هم اينك جبرئيل نزد من آمد و به من گفت: اي محمد! هما نا خداوند متعال به اصحاب تو نگرست. پس پسر عمو و همسر دخترت فاطمه(ص) را بهترين اصحاب يافت و او را وصي و جانشين تو و آن كه پيامرسان تو قرار داد.

چهل و دوم اين كه من از پيامبر خدا(ص) شنيدم كه مي فرمود: «اي علي! مژده باد تو را كه خانه تو در بهشت رو به روي خانه من است و تو به همراه من درجاگاه والا در اعلا علين در والاترين مقامات خواهي بود.» عرض كردم: اي پيامبر خدا! والاترين مقامات چيست؟ فرمود: اي علي! گنبدي از در سفيد كه هفتاد هزار در دارد كه جاگاه من و توست.

چهل و سوم اين كه پيامبر خدا(ص) فرمود: «به راستي كه خداوند متعال مهر مرا همچنين مهر تو را- اي علي- در دل هاي مومنان جاي داد و كينه من و تو را در دل هاي منافقان جاي داد. پس جز مومن پارسا تو را دوست نمي دارد و جز منافق كفروز تو را دشمن نمي دارد.»

چهل و چهارم اين كه پيامبر خدا(ص) فرمود: «هرگز از عرب جز زنازاده و از عجم جز بدبخت و از زنان جز زني كه خراب است، با تو دشمني نمي ورزد.»

چهل و پنجم این که روزی پیامبر خدا(ص) مرا نزد خودش فرا خواند، من چشم درد داشتم، حضرتش آب دهان مبارکش را به چشم من انداخت و فرمود: «خداوند! گرمیش را سرد و سردیش را گرم کن.» سوگند به خدا! تاکنون دیگر چشمم درد نکرد.

چهل و ششم این که پیامبر خدا(ص) به فرمان خدا به اصحاب و عموهایش دستور داد در خانه هایشان را که به طرف مسجد باز می شد ببندند ولی در خانه مرا باز گذاشت. پس برای هیچ کسی خصلتی هم چون منقبت من نیست.

چهل و هفتم این که پیامبر خدا(ص) در وصیتش به من دستور داد تا بدهی هایش را پرداخته و به پیمان هایش وفا کنم. عرض کردم: ای پیامبر خدا! شما می دانید که من دارایی ندارم. فرمود: خداوند تو را یاری خواهد کرد. پس من هر کدام از بدهی ها و وعده های آن حضرت را که خواستم انجام دهم خداوند آن را برای من آسان کرد تا این که همه بدهی هایش را پرداختم و به پیمان هایش وفا کردم، آن ها را شمارش نمودم به هشتاد هزار مورد رسید و بقیه آن ها را که باقی مانده بود به فرزندم حسن (ع) وصیت کردم که ادا کند.

چهل و هشتم این که روزی پیامبر خدا(ص) به خانه من آمد، این در حالی بود که سه روز بود که چیزی نخورده بودیم. فرمود: ای علی! آیا چیزی داری؟ عرض کردم: سوگند به خدایی که تو را با کرامت، گرمی داشته و به رسالت برگزیده سه روز است که خودم، همسرم و فرزندانم چیزی نخورده ایم. پیامبر خدا(ص) فرمود: ای فاطمه! برو داخل اتاق بنگر که چیزی هست؟ عرض کرد: هم اکنون بیرون آمدم (چیزی نبود) عرض کردم: ای پیامبر خدا! من وارد اتاق شوم؟ فرمود: برو به نام خدا! من وارد اتاق شدم ناگاه دیدم ظرفی از خرماي تازه نهاده شده و کاسه ای تلید کنار آن است. من آن ها را محضر پیامبر خدا(ص) آوردم. فرمود: ای علی! آیا آن که این خوراک را آورد دیدی؟ عرض کردم: آری. فرمود: او را برای من توصیف کن. عرض کردم: رنگ هایی که از او به نظرم رسید، رنگی میان سرخ، سبز و زرد بود.

فرمود: این ها رنگ های بال جبرئیل است. به در و یاقوت آیین شده است. پس از تلید خوردیم تا این که سیر شدیم، ولی در آن جز خطوط دستان و انگشتانمان چیزی دیگر ندیدیم، پس خداوند مرا از میان اصحابش بدین ویژگی اختصاص داد.

چهل و نهم این که خداوند پیامبرش را به پیامبری اختصاص داد و مرا پیامبر(ص) مخصوص به وصیت نمود، پس هر که به من مهر ورزد او خوشبخت است و در گروه پیامبران محشور می شود.

پنجاهم این که پیامبر خدا(ص) اعلام برائت را با ابو بکر فرستاد، هنگامی که رفت، جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! این پیغام را از جانب تو ابلاغ نمی کند جز خودت یا شخصی که از خودت باشد. پیامبر(ص) مرا با شتر عضبای خویش به دنبال او فرستاد، من در ذی الحلیفه به او رسیدم و پیام را از او گرفتم، و خداوند این مأموریت را به من اختصاص داد.

پنجاه و یکم این که در روز غدیر خم پیامبر خدا(ص) در میان همه مردم مرا پیشوای آنان کرد و فرمود: «هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست. پس دور و نابود باد گروه ستمگران.»

پنجاه و دوم این که پیامبر خدا(ص) فرمود: «ای علی! آیا می خواهی کلماتی را که جبرئیل به من آموخته به تو یاد دهم؟ عرض کردم: آری. فرمود: بگو: ای روزی دهنده فقیران و ای رحم کننده مسکینان و ای شنواتر از شنوندگان و ای بیناتر از بینندگان و ای مهربان ترین مهربانان به من رحم کرده و روزیم ده.»

پنجاه و سوم این‌که به راستی که خداوند هرگز دنیا را از بین نخواهد برد تا این که قائمی از خاندان ما قیام کند، او دشمنان ما را می‌کشد و از آنان جزیه نمی‌پذیرد و صلیب‌ها و بت‌ها را می‌شکند و نبردهای جهانی را به پایان می‌رساند و مردم را برای گرفتن مال فرا می‌خواند و به صورت برابر تقسیم کرده و در میان رعیت به عدالت و دادگری رفتار می‌کند.

پنجاه و چهارم این‌که من از پیامبر خدا(ص) می‌شنیدم که می‌فرمود: ای علی! به زودی بنی امیه تو را لعنت خواهند کرد و در عوض يك لعنت، فرشته هزار لعن بر آنان لعن می‌فرستد، پس آن‌گاه که قائم(ع) قیام کند چهل سال بر آنان لعن کند.

پنجاه و پنجم این‌که پیامبر خدا(ص) به من فرمود: «به زودی گروه‌هایی از امت من در مورد تو آزمایش خواهند شد، آنان می‌گویند: پیامبر خدا(ص) چیزی از خود به جای نگذاشته، پس برای چه علی را جانشین خود کرده است؟ آیا کتاب پروردگارم پس از خداوند متعال برترین چیزها نیست؟ سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت! اگر تو قرآن را با آن محکمی جمع آوری نکني هرگز جمع نخواهد شد.» پس خداوند در میان اصحاب مرا بدین ویژگی، مخصوص گردانید.

پنجاه و ششم این‌که خداوند مرا به چیزی اختصاص داد که اولیا و اهل طاعتش را بدان اختصاص داده و مرا وارث محمد(ص) قرار داد، حضرت به سمت مدینه اشاره کرد و فرمود: پس هر که می‌خواهد بدش آید، بدش آید و آن که می‌خواهد خوشحال شود خوشحال گردد.

پنجاه و هفتم این‌که پیامبر خدا(ص) در یکی از جنگ‌ها با بی‌آبی مواجه شد؛ لذا به من فرمود: ای علی! برخیز و به کنار این سنگ برو و بگو: من فرستاده پیامبر خدا(ص) هستم به من آب بده. سوگند به خدایی که او را به پیامبری برانگیخت من بی‌تردید رسالت پیامبر(ص) را رساندم، در این هنگام همانند پستان گاو پیدا شد و از هر پستانی آب روان گردید. وقتی چنین دیدم با سرعت خود را به حضور پیامبر رساندم و قضیه را گزارش دادم. فرمود: ای علی! برو و از آن آب بیاور، مردم دیگر نیز آمدند و مشک‌ها و ظرف‌هایشان را پر کرده و چهارپایانشان را سیراب کرده و خود نوشیدند و وضو گرفتند. پس خداوند از میان اصحابش من را بدین ویژگی اختصاص داد.

پنجاه و هشتم این‌که در یکی از جنگ‌ها آب تمام شده و پیامبر خدا(ص) به من فرمود: ای علی! کاسه‌ای به من بیاور، من کاسه‌ای آورده و به حضرتش دادم. آن حضرت دست راست خود را با دست من در میان کاسه گذاشت و فرمود: بجوش! آنگاه آبی از میان انگشتان ما جوشید. پنجاه و نهم این‌که پیامبر خدا(ص) مرا به خیبر فرستاد، وقتی به خیبر رسیدم دیدم درش بسته است. من سخت آن را تکان دادم و از جایش کنده و چهل گام به دور انداختم. آنگاه وارد دژ خیبر شدم، مرحب برای مبارزه پا پیش گذاشته و به من حمله‌ای کرد، من نیز به او حمله کرده و زمینی را از خونس سیراب کردم. این در حالی بود که پیامبر خدا(ص) دو نفر از اصحاب خود را از پیش بدین مأموریت فرستاده بود و آن‌ها شکست خورده و بازگشته بودند.

شصتم این‌که من عمرو بن عبد ودّ را- که با هزار مرد جنگی برابر بود- کشتم.

شصت و یکم این‌که من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «ای علی! مثل تو در میان امت من مثل سوره توحید است، هر که تو را از دل دوست داشته باشد همانند کسی است که يك سوم قرآن را خوانده، و هر که تو را از دل دوست داشته و با زبانش یاری کند گویی دو سوم قرآن را خوانده، و هر که تو را از دل دوست داشته و با زبانش یاری کرده و با دست به تو کمک کند گویی همه قرآن را خوانده است.

شصت و دوم این که من در همه جا و در همه جنگ‌ها به همراه پیامبر خدا(ص) بودم و پرچم آن حضرت در دست من بود.

شصت و سوم این که من هرگز از میدان نبرد فرار نکردم و کسی با من به مبارزه برخاست؛ مگر این که زمین را از خونش سیراب نمودم. شصت و چهارم این که روزی مرغ بریانی از بهشت برای پیامبر خدا(ص) آورده شد، آن حضرت از خدای بزرگ خواست که محبوب‌ترین آفریده خود در پیشگاه او را خدمت حضرتش بیاورد. پس خداوند به من توفیق داد تا در محضرش حاضر گشته و به همراه آن حضرت از آن مرغ بریان خوردم.

شصت و پنجم این که روزی من در مسجد نماز می‌خواندم که گدایی وارد شد و چیزی خواست و من در حال رکوع بودم، انگشتر خود را از انگشتم بیرون آورده و به او دادم. خداوند متعال در مورد من این آیه را فرستاد که: «ولي و سرپرست شما تنها خدا، پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده، همان کسانی که نماز را برپا داشته و در حال رکوع زکات می‌پردازند.»

شصت و ششم این که به راستی که خداوند متعال دو مرتبه آفتاب را برای من بازگردانید که جز من برای کسی از امت حضرت محمد باز نگرداند.

شصت و هفتم این که پیامبر خدا(ص) دستور داد که در دوران زندگی و پس از مرگش مرا به عنوان امیر مومنان بخوانند و هیچ کس - جز من - بدین نام خوانده نشد.

شصت و هشتم این که پیامبر خدا (ص) به من فرمود: «ای علی! آنگاه که روز قیامت شود منادی از میان عرش ندا در دهد که: سرور پیامبران کجاست؟ پس من برخیزم. آنگاه فریاد می‌زند: سرور او صیاح کجاست؟ پس تو برمی‌خیزی. آنگاه رضوان کلیدهای بهشت را و مالک کلیدهای دوزخ را آورده می‌گویند: خداوند متعال به ما دستور فرمود که این کلیدها را به تو بدهیم و به تو عرض کنیم که شما نیز آنها را به علی بن ابی طالب(ع) بدهید. پس تو - ای علی! قسمت‌کننده بهشت و دوزخ هستی.

شصت و نهم این که من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «اگر تو نبودی منافقان از مومنان باز شناخته نمی‌شدند.»

هفتادم این که روزی پیامبر خدا(ص) خوابید و من، همسر فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین(ع) را نیز خوابانیده و عباي قطوانی خود را به روی ما کشید، پس خداوند در مورد ما این آیه را فرو فرستاد که: «خداوند می‌خواهد پلیدی را فقط از شما خاندان بزدا ید و شما را کاملاً پاک و پاکیزه گرداند.» جبرئیل عرض کرد: ای محمد! من نیز از شما هستم، پس ششمین نفر ما جبرئیل است.

مجاهد گوید: در مورد علی(ع) هفتاد آیه فرو فرستاده شد که هیچ کس در فضیلت آنها با او شریک نبوده است.

خصال-ترجمه جعفری ج 2 377